

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

اشکال مرحوم صاحب منتقى به مرحوم نائینی

گفتیم اشکال مرحوم محقق عراقی (اعلی الله مقامه الشریف) بر مرحوم محقق نائینی (قدس سره) با توضیح و بیانی که عرض کردیم وارد نیست. اشکال دوم به مرحوم نائینی، اشکال صاحب منتقی است. ایشان می‌فرمایند اگر بیان نائینی تمام باشد و اشکالی به آن وارد نباشد برای جدا کردن موارد تعارض از تزامم بسیار خوب است. یعنی اینکه بگوئیم تعارض تنافی در مقام جعل اما تزامم تنافی در مقام امتثال است کاملاً موارد تعارض از تزامم را جدا می‌کند ولی به این شرط که اشکالی به آن وارد نباشد اما به نظر می‌رسد که يك اشکال وارد است. خلاصه‌ی اشکال این است که چگونه تزامم در امتثال را تصویر کنیم به طوری که منجر به تنافی در مقام جعل نشود در حالیکه مرحوم نائینی اصرار دارد در موارد تزامم تنافی در مقام جعل نیست.

تصویر دو نوع قدرت در تکلیف

در توضیح می‌فرمایند قدرتی که در موضوع هر تکلیفی مأخوذ شده، دو صورت و تصویر دارد. 1) قدرت به نحو فعلیه باشد یعنی تکلیف در صورتی صحیح است که مکلف قدرت فعلیه بر متعلق داشته باشد 2) قدرت فی نفسه مراد باشد یعنی ملک نسبت به متعلق هر تکلیف قدرت دارد «فی نفسه مع قطع النظر عن المزاحمه و عن التکلیف الآخر».

طبق صورت اول مشهور می‌گویند تکلیف عاجز قبیح است چون در جایی که مکلف قدرت بر امتثال هر دو را ندارد هیچ کدام فعلیت ندارد؛ نه قدرت فعلیه بر این و نه قدرت فعلیه بر آن دارد در نتیجه عاجز از هر دو است، اگر قدرت نبود موضوع وجود ندارد، موضوع نبود تکلیف نیست تکلیف نبود تزامم معنا ندارد.

می‌فرمایند ظاهر از فرض تزامم، فرض دوم است و در جایی هم که بحث تزامم نیست بحث شرطیت قدرت در تکلیف است یعنی وقتی در شرایط عامه‌ی تکلیف بحث می‌کنید و می‌گوئید قدرت یکی از شرایط عامه‌ی تکلیف است این سؤال را از خودتان بکنید که مراد از قدرت چه قدرتی است؟ می‌گوئیم بالذات، یعنی فعل برایتان مقدور باشد. کاری به اینکه فعل دیگر، دلیل دیگر، تکلیف دیگر بخواهد مزاحمت کند ندارید. وقتی می‌گوئیم بالذات مقدور باشد یعنی فعل، یعنی اگر ما باشیم و این فعل این مقدور باشد.

مبنای خطابات قانونیه و ارتباط آن با بحث

در مقابل مشهور، امام (رضوان الله تعالی علیه) از راه خطابات قانونی وارد می‌شوند. در خطابات قانونی قدرت شرط نیست.

يعني مولا تكليف را جعل مي‌کند و توجه به اينکه مکلف قدرت دارد يا ندارد، ندارد! لذا روي مبناي امام عجز عذر براي مکلف است.

يعني وقتي اين عاجز بود، معذور است اما قدرت شرط براي تکليف نيست. ثمرات زيادي هم دارد. اما روي مبناي مشهور که مي‌گويند قدرت يکي از شرايط عامه‌ي تکليف است اگر از مشهور هم سؤال کنيم مراد از قدرت، چه قدرتي است؟ مي‌گويند بالذات اين فعل مقدور مکلف باشد. بالذات يعني کاري نداشته باشيم به اينکه مزاحم دارد يا ندارد، معارض دارد يا ندارد. خود اين فعل را وقتي بررسي مي‌کنيم مي‌گوئيم اين فعل مقدور مکلف است. مثلاً اين مثال را مي‌زنند و مي‌گويند اگر مولا عبد را مکلف کند به پريدن و طيران در هوا، اين مقدور مکلف نيست، بالذات مقدور نيست.

بازگشت به کلام مرحوم صاحب منتقى

ايشان مي‌گويد وقتي بالذات مقدور شد مشکلي که وجود دارد اين است که مکلف در مقام امتثال هر دو را نمي‌تواند امتثال کند حالا که نمي‌تواند هر دو را امتثال کند جعل هر دو لغو مي‌شود. تشبيه مي‌کنند مي‌گويند مثال آنجايي که مولا تکليف مي‌کند و مکلف بر متعلقش قدرت ندارد چطور آنجا جعل تکليف لغو است؟ يك مولايي مي‌داند اين قدرت انجام اين عمل را ندارد ولي تکليفش مي‌کند که اين کار را انجام بدهد لغو است.

جايي هم که قدرت امتثال هر دو را ندارد جعل هر دو لغو مي‌شود. مي‌گويند اگر قدرت في نفسها باشد قدرت است که اينجا في نفسه هر کدام مکلف قدرت بر او دارد، از اين جهت مشکلي نيست اما از اين جهت که مکلف در يکي از اين دو قدرت امتثال دارد جعل هر دو لغو مي‌شود.

در نتيجه تنافي در امتثال سرايت به تنافي در مقام جعل مي‌کند چون جعل هر دو ممکن نيست. ايشان دنبال اين است که تنافي در مقام امتثال لا يمتنع إلا اینکه سرايت به جعل کند، ما نمي‌توانيم يك تنافي در مقام امتثالي را تصوير کنيم که اين تنافي در مقام جعل نداشته باشد.

عبارات مرحوم صاحب منتقى

«و ان كان المأخوذ هو القدرة في حد نفسها» اين فعل ذاتاً مقدور مکلف باشد «كما هو الظاهر من فرض التزام، بل بدونه» وقتي از کسانی که بحث التزام را مي‌کنند مي‌پرسيم مراد از قدرت چيست همين جواب را مي‌دهند. جايي که بحث التزام نيست، شرطيت قدرت بر تکليف است همين جواب را مي‌دهند «فهي متحققة بالنسبة إلى كل من المتعلقين» نسبت به هر دو محقق است «لأن كلا من الإنقاذين مقدور بنفسه و مع قطع النظر عن مزاحمه، فيكون كلا منهما فعلي الحكم لتحقيق شرطه» پس شرط هر دو موجود است «فيحصل التدافع بين الحكمين الفعليين» دو حکم فعلي محقق مي‌شود که تدافع بينشان مي‌آيد، «إذ لا يمكن امتثالهما معا لعدم القدرة على كلا الإنقاذين بنحو الجمع، إذ الموجود قدرة واحدة يتردد صرفها في أحد الفردين» وقتي تدافع به وجود مي‌آيد قدرت بر هر دو ندارد و جعل هر دو لغو است.

«و بذلك يلغو جعل كلا الحكمين معا» اگر هر دو را بخواهد جعل کند لغو است «كما يلغو جعل الحكم على غير المقدور» در جايي که حکم واحد می‌دهد هم حکم بر غير مقدور لغو است، چرا لغويت لازم مي‌آيد؟ «لعدم فرض الداعوية و التحريك في كليهما معا» مولا جايي که مکلف قدرت بر امتثال هر دو ندارد نمي‌تواند تحريك به هر دو کند معاً. «فيسري التنافي إلى مرحلة الجعل» تنافي سرايت به مرحله جعل مي‌کند، چرا؟ همه‌ي حرفها اينجاست، اينجايي که نمي‌تواند تحريك به هر دو کند تنافي در مقام جعل است «إذ يتردد المجعول بينهما» مجعول بين اين دو جعل مردد است بين «ان لم يمكن جعلهما معا، و من التنافي في مرحلة الجعل». بعد مي‌فرمايند «يسرى التنافي إلى الدليل المتكفل لبيان الجعل» تنافي در مقام جعل مستلزم مي‌شود که دليلي که

بیان جعل می‌کند بین آن دو دلیل تنافی به وجود بیاید^[1].

بررسی کلام مرحوم صاحب منتقی

در قدرت فعلی می‌گوئیم یا هر دو یا یکی موضوع ندارد. اینجا چون قدرت بر هر کدام فی نفسه دارد موضوع دارد، موضوعش موجود و محقق است منتهی لغویت لازم می‌آید. مکلف نمی‌تواند هر دو را انجام بدهد و لغویت لازم می‌آید. در جایی که قدرت فعلی شرط است صاحب منتقی می‌فرماید آنجا موضوع کثیر. الآن دو تکلیف می‌خواهد باشد و قدرت فعلی بر هر دو ندارد، در نتیجه موضوع منتهی است. اما در اینجا که قدرت فی نفسه شرط است موضوع موجود است لغویت لازم می‌آید می‌شود تنافی در مقام جعل.

روی اینکه ما ترتب را قبول کنیم اطاعت مهم مترتب است بر عصیان اهم. اطاعت مهم مترتبه علی عصیان الاهم، بعبارة اُخري به صاحب منتقی عرض می‌کنیم اینکه شما اینجا لغویت را مطرح کردید جایی است که احدهما ملاک داشته باشد، اینکه می‌گوئید داعویت به هر دو نمی‌شود جایی است که یکی از اینها ملاک داشته باشد اما در باب تزامم فرض این است که هر دو ملاک دارند، یعنی ولو فرمایش مرحوم آخوند را در فرق تعارض و تزامم نگوئیم و بگوئیم تزامم از محل بحث خارج است اما مرحوم نائینی و من تبع نائینی که تزامم را تنافی در مقام امتثال می‌گیرند مفروض می‌گیرند که هر دو حکم ملاک دارد، هر دو داعویت شأنیه را دارد منتهی معاً نباشد، چه کسی گفته در داعویت باید در زمان واحد باشد می‌گوید این علی تقدیر است، می‌گوید شما اهم را انجام دادید، اگر اهم را عصیان کردید مهم هم ملاک دارد مهم را انجام بده، پس نسبت به مهم هم داعویت وجود دارد یعنی اشکال این است که روی مسئله‌ی ترتب لغویت لازم نمی‌آید!

طبق مسلک امام این بحث‌ها که امر باید در آن تحریک، بعث یا انبعاث باشد از دایره علم اصول خارج است و واقعاً این نظریه امام در خطابات قانونیه تأثیر بسزایی دارد. من قبلاً هم عرض کردم مرحوم حاج آقا مصطفی (رضوان الله تعالی علیه) می‌گوید این نظریه خطابات قانونیه از اول فقه تا آخر فقه اثر دارد، در تمام مباحث اصول اثر دارد. ایشان فرموده بارقه‌ی الهیه‌ای است که خدا بر قلب پدر من قرار داده (رضوان الله تعالی علیهما).

در اصول الفقه و کتابهای دیگر که امر، بعث است، بعث انبعاث می‌خواهد، داعی است، اینها يك چیز روشنی است عند الاصولیین اما روی مبنای خطابات قانونیه تمام اینها کنار می‌رود. اگر کسی خطابات قانونیه را هم قبول نکند می‌گوئیم داعویت هم مثل قدرت است. داعویت فعلیه لازم نیست این داعویت، داعویت تعلیلیه شأنیه تقدیریه، اگر او را انجام دادید تحریک به او می‌کند، اگر او را انجام ندادی تحریک به این می‌کند، تحریک به مهم پس داعویت داریم، اینکه می‌گوئیم لعدم الداعویه، در زمان واحد داعویت است، در زمان واحد فعلیه نسبت به هر دو ندارد ولی چه کسی گفته این لازم است، بعبارة اُخري اینجا ایشان گرفتار يك تهافتی شده، شما قدرت را می‌آورید می‌گوئید قدرت فی نفسه، داعویت را می‌گوئید داعویت فعلیه، این را هم باید بگوئیم هر کدام فی نفسه باید داعویت داشته باشد لذا این دو اشکال بر فرمایش ایشان وارد است.

حدیث اخلاقی

امروز چون مصادف با ولادت امام عسکری است روایتی از امام عسکری (علیه السلام) بخوانم. ما این ولادت را به بقیة الله الاعظم امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تبریک عرض می‌کنیم و از آن حضرت هم‌ه‌ی ما انتظار عیدی خاص، که عیدی خاص ایشان دعاست که هم‌ه‌ی ما از خدمتگزاران اسلام باشیم، از خدمتگزاران دین باشیم و از مروجان واقعی دین باشیم، وجودمان حاکی از اسلام باشد.

روایت مفصلي است که این را شاید دیده باشید و حتماً هم دیدید اما تکرارش خوب است. حضرت به شیعیان خودشان فرمودند «أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ الْوَرَعَ فِي دِينِكُمْ» شما را وصیت می‌کنم به تقوای الهی و ورع در دین، «وَالْإِجْتِهَادَ لِلَّهِ» برای خدا تلاش کنید یعنی در هر کاری، در علم در عمل، هر کسی هر کاری می‌کند برای خدا انجام بدهد. «وَصِدْقَ الْحَدِيثِ وَأَدَاءَ الْأَمَانَةِ إِلَى مَنْ أَنْتُمْ مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ» امانت‌دار باشید چه آن کسی که شما را امین قرار داده آدم خوبی باشد و چه آدم بدی باشد.

«وَطُولِ السُّجُودِ» این خیلی مطلب مهمی است. نمی‌گویم آدم تظاهر کند، تظاهر یک چیزی است که انسان خودش را ضایع می‌کند و خودش را نابود می‌کند ولی واقعاً در طول سجود برکات زیادی وجود دارد، هم برکات علمی و هم برکات معنوی و هم برکات مادی است. در روایات داریم که نزدیک‌ترین حالت برای انسان به خدای تبارک و تعالی در حال سجده است، خیلی خوب است انسان گاهی اوقات غیر از بحث نماز است، اولاً در خود نماز سجده‌هایمان را مختصر نکنیم، وقتی آدم نماز می‌خواند سجده‌هایش را طولانی‌تر از رکوعش قرار بدهد، طولانی‌تر از قیامش قرار بدهد، سجده از همه‌ی قسمت‌های نماز باید طولانی‌تر باشد.

عرض کردم یک کسی می‌خواهد تظاهر کند خودش را نابود می‌کند، ولی از این سرمایه‌ی بزرگی که خدا به ما داده انسان وقتی سجده‌ی طولانی دارد دنیا و مافیها در نظر او محو می‌شود و بی‌ارزش می‌شود، هزاران مشکل داشته باشد برایش آسان می‌شود، هزاران نیاز داشته باشد اگر به این مرحله می‌رسید که مصلحت باشد خدا به او عنایت می‌کند و اگر هم نباشد خدا نمی‌دهد و در هر دویض رضایت هست، انسان به مقام رضا می‌رسد. حالا در بعضی از روایات داریم که بالآخره مثل برگ درختان، شبیه این مضمون گناهان انسان ریزش می‌کند مضاعفاً و اضعافاً مضاعفاً عنایت خدا بر این آدمی است که سجده‌ی طولانی دارد.

در سفارش‌های رسول اکرم (ص) هم وجود دارد یعنی وقتی از حضرت وصیت و سفارشی خواستند یا شاید در سفارشات که به امیرالمؤمنین یا ابانر فرمودند علیکم بطول السجود، ما اینها را داریم از دست می‌دهیم، عمرمان می‌گذرد، این همه سرمایه در کنار ما هست هیچ استفاده نمی‌کنیم «وَطُولِ السُّجُودِ وَ حُسْنِ الْجَوَارِ» انسان حُسن جوار داشته باشد با همسایه‌اش خوشرفتاری کند، این عنوان عامی است با هم‌بحث و رفیق خودتان.

یک عبارتی امام عسکری اینجا دارند که می‌فرمایند «فَبِهَذَا جَاءَ مُحَمَّدٌ» (صلی الله علیه و آله وسلم) یعنی برای اینکه ما تقوا داشته باشیم ورع داشته باشیم. اینطور می‌گویند فرق میان تقوا و ورع را که ورع اجتناب از مشتهات هم هست، تقوا و ورع در انجام واجبات ترک محرمات مشترک‌اند اما ورع اجتناب از مشتهات است. ما باید ورع داشته باشیم مخصوصاً ما طلبه‌ها، جایی که از ما انتظار نیست و موضع موضع شبهه است اجتناب کنیم، یک سری امور امروز از بعضی از ما طلبه‌ها سر می‌زند این را باید خیلی مراقبت کنیم واقعاً دین را از چشم مردم می‌اندازد نه اینکه من و شما را از چشم مردم ببندازد! اینکه امام عسکری می‌فرماید پیامبر برای این آمد، صدق در گفتار.

این چه بلیه‌ای هست که مدتی است در نظام جمهوری اسلامی ما که مسئولین ما باید الگویی در صدق گفتار باشند این او را متهم به کذب می‌کند و او این را متهم به کذب می‌کند، اجماع مرکب همه‌شان بر کذب خودشان دارند! البته حالا در بین‌شان هم آدم‌های منزهی هست، نمی‌گویم از اینها کسی نیست. ما همه‌ی امیدمان و همه خوشحالی‌مان این است که در رأس نظام، فقیه عادل است. اما وقتی پائین می‌آئیم روی رده‌های بعد همه یکدیگر را متهم به کذب می‌کنند، مسئول نظام باید صدق گفتار به عنوان یک سجدیه اصلی‌اش باشد. متأسفانه در مواردی مشاهده می‌شود که نیست، ما کار به آنها نداریم و کار به خودمان داشته باشیم.

مخصوصاً در خانواده؛ خانواده اگر ببیند که بزرگش دروغ می‌گوید همه‌شان دروغگو می‌شوند مخصوصاً اگر ببیند خدایی نکرده بزرگشان طلبه باشد، باید آن پدر، آن طلبه طوری در گفتار الگو قرار بگیرد که بچه‌ها اصلاً توهم این را نکنند که بخواهند دروغ

بگویند این يك مسئله‌ی مهم است.

ادای امانت، طول السجود، حسن الجوار، اینکه امام عسکری می‌فرماید پیامبر برای اینها آمد، دنباله‌اش تعابیر عجیبی دارد. شأن يك روحانی نیست که امروز برود در يك جایی کنار وسیله‌ی ورزشی قمار و مروج آن بشود، فرضنا به بعضی از مبانی فقهی قابل توجیه باشد پس این الورع، ورع این است که اگر قابل توجیه هم هست ولی باز مشتبه است، برای من و شما که مشتبه است. من خوف این را دارم پس فردا در تصاویر شطرنج بازی طلبه‌ها را نشان بدهند، حالا بگوئیم شطرنج در بعضی از مبانی فقهی درست است، مگر هر چه که آدم روی مبنای فقهی درست کند انسان باید انجام بدهد؟! و این صحنه‌هایی که بعضی از اینها این روزها در فضای مجازی، چقدر این را از چشم مردم می‌اندازد.

غیر متدین‌ها خوشحال می‌شوند و می‌گویند آخوندها هم می‌فهمند که ما تا حالا راست می‌گفتیم، حالا هم دارند می‌آیند سراغ ما و کارهای ما را انجام می‌دهند، ما ببینیم که اسلام از ما چه انتظاری دارد؟ نمی‌گویم آدم باید تظاهر به اینها کند، حلم، تقوا، ورع، صدق گفتار، در همین حوزه‌ی ماه متأسفانه بعضی‌ها که مسند تدریس دارند صدق گفتار ندارند، صدق گفتار که ندارند هیچی، آدم می‌شنود در يك جلسه‌ای به بعضی افراد تهمت می‌زنند و نسبت می‌دهند، اصلاً آدم گاهی اوقات که می‌شنود می‌لرزد از اینکه در حوزه يك کسی اسمش استاد حوزه است، يك چیزی را تحقیق نکرده، مکرر به من مراجعه شده که فلان آقا این را گفته، فلان آقا برای شما این را گفته، به ما پیغام دادند که شما حلال کنید، من گفتم من که حلال می‌کنم ولی چرا حوزه را خراب می‌کنیم، شما راجع به يك آقایی اشکالی دارید تلفنش را بگیر بگو این کاری که انجام می‌دهی به ضرر حوزه و اسلام است، اما ندانسته چیزی را همینطور آن هم در مجلس درس بعضی از طلبه‌ها را شنیدم تحریک می‌کنند و اسلاما می‌گویند، و اسلاما از این کذب و تهمتی است که تو می‌زنی، باید مراقب خودمان باشیم، خودمان را باید بیشتر توصیه کنیم که ان شاء الله خدا همه‌مان را حفظ کند^[2].

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ منتقى الأصول، ج7، ص: 306؛ و تحقیق الحال: ان ما ذكره لو تمّ متین جدا، لأنه یوجب انحياز موارد التعارض عن التزام الكلية، لأن التعارض الذي يهمننا البحث عنه و عن الفرق بينه و بين التزام هو التنافي بين الأدلة - كما عرفت - سواء كان بلحاظ الدليلية أو الدلالة. و هذا المعنى ليس بثابت في مورد التزام على هذا الاختيار، لأن التنافي في مرحلة الفعلية ان تم انفصاله عن عالم التشريع و الجعل - كما هو الفرض - لم يكن مرتبطاً بالأدلة كما هو ظاهر جدا و يكون أجنباً عن التعارض بمفهومه العرفي الذي ذكرناه، و به يكون محط الأحكام. إلا أنّ تماميته و التسليم بأن مثل هذا التنافي لا يسري إلى مرحلة الجعل محل نظر. بيان ذلك: ان المأخوذ في موضوع التكليف في مثل المثال الذي استشهد به على كون التنافي في مرحلة الفعلية دون الجعل، اما ان يكون هو القدرة في حد نفسها - مع قطع النظر عن المزاممة - أو يكون المأخوذ هو القدرة الفعلية و لو مع المزاممة. فان كان المأخوذ هو القدرة الفعلية، فلا تحقق لها فيما نحن فيه في كل من المتعلقين، فيكون المورد من موارد عدم وجود الموضوع، فلا معنى لفرض التزام....

[2] □ تحف العقول، النص، ص: 487؛ وَ قَالَ ع لِشِيعَتِهِ أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ الْوَرَعِ فِي دِينِكُمْ وَ الْاجْتِهَادِ لِلَّهِ وَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى مَنْ اتَّعَمَّكُمْ مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ وَ طُولِ السُّجُودِ وَ حُسْنِ الْجَوَارِ فَبِهَذَا جَاءَ مُحَمَّدٌ ص...